

فصل شانزدهم

کلیات آموزش و پرورش در ایران پس از اسلام

شرح تحول و سیر آموزش و پرورش ایران در ظرف سیزده قرن اخیر اشکالات زیاد دربر دارد زیرا چون موضوع مذکور مورد توجه نبوده در آن باب تحقیق و تتبع بعمل نیامده و برای ادوار مختلف منابع اطلاع تعیین و تفکیک نگردیده است. تنها از ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۹ تنی چند از دانشجویان رشته علوم تربیتی دانشسرای عالی بدستور استادان خویش رساله هائی در این باب نگاشته اند که هر يك راجع است به شخصی یا عصری و متناسب است با کاری که از داوطلبان لیسانس در رشته معینی می توان انتظار داشت (۱). ازینرو سالها وقت بایسته است تا آثار بی شمار و بی پایان نویسندگان ایران چون ترجمه حال و سرگذشت بزرگان و علما و حکما و عرفا - تاریخ بلاد و شهرها - کتب تاریخ عمومی و تاریخ فرقه های مختلف - تذکره ها و دیوان های شعرا و نظیر آنها از لحاظ تاریخ تعلیم و تربیت نژاد و شکافی و حقایق کشف شود و برشته تحریر در آید. مدتها نیز وقت لازم است تا کتب متعددی که محققین اروپائی و امریکائی درباره ایران یا فرهنگ اسلامی نوشته اند یا کتب بسیاری که بزبان عربی در این باب تألیف گردیده مطالعه و آنچه مربوط بتعلیم و تربیت است استخراج شود.

(۱) معذک رساله آقای دکتر ذبیح اله صفا که در نه شماره از سال چهارم مجله مهر از خرداد تا اسفند ۱۳۱۵ درباره تعلیم و تربیت ایران از قرن هفتم تا دهم طبع شده سودمند و درخور قدردانی است.

علت دیگری که تدوین تاریخ آموزش و پرورش را مشکل میسازد اینست که در ظرف این سیزده قرن تغییرات و تحولات گوناگون در این کشور پدید آمده و همین‌ها بسیار دوره‌های پیروزی و بزرگی و بسی روزگار زبونی و خواری بخود دیده و در نتیجه مقدار انبوهی از اسناد و کتب از دست رفته و فقط عنوان و نام مؤلف بعضی از آنها باقی مانده است. از کتب و رسالات موجود نیز عدهٔ قلیلی طبع و نشر شده و از این عده نیز آثار کمی تصحیح و تنقیح شده و در هر حال اکثر کتب بصورت نسخهٔ خطی است که همه کس را دسترسی بدانها میسر نیست و همین محدودیت ها کار پژوهنده را سخت دشوار می‌سازد.

با همهٔ این اشکالات برسمیل آزمایش چند فصل در اینجا گرد آمد تا هم کتاب در حدود خود ناقص نماند و هم زمینه‌ای برای تحقیقات آینده فراهم باشد.

از مطالعهٔ کتیبه‌ها و سنک‌نشته‌ها و الواح و کتب تاریخ و اخلاق
مشخصات آموزش و پرورش
 و تذکره و دیوانهای شعرا که از زمان پیدایش خط در ایران در دست است این حقیقت جلوه گر میشود که با وجود شورشها و خونریزیهای فراوان و تاخت و تاز دشمنان و قبایل وحشی و استیلای بیگانگان بر ایران، تمدن معنوی و فرهنگ ملی ما با هم پیوستگی خاص دارد و این پیوستگی منحصر و مربوط بدوره و عصر معینی نیست بلکه تمام ادوار قبل از اسلام و بعد از اسلام بایکدیگر ارتباط کامل دارند چنانکه گوئی هر قرن دنبالهٔ قرن پیشین است. زبان فارسی که مهمترین عامل و وسیلهٔ پرورش است از زمانی که بحالت کنونی تکوین یافته تا امروز تقریباً تغییر نکرده و ایرانی امروز کتاب هزار سال پیش را با آسانی میفهمد در صورتیکه مثلاً زبان انگلیسی چهار قرن پیش با امروز تفاوت کلی دارد و فهمیدن آن خالی از اشکال نیست. همین طور آداب و رسوم و طرز زندگی و معماری و صنایع در تمام این مدت بهم پیوسته است و بستگی کامل با ایران پیش از اسلام دارد. شاهنامهٔ فردوسی بهترین شاهدی است که بنحو اکمل این پیوستگی را نشان میدهد و دوام تجلیات روح و اختصاصات ملی را در تمام عمر چند هزار سالهٔ ایران بطرز بینی بشوت میرساند.

دومین مشخص آموزش و پرورش در این سیزده قرن نفوذ دین اسلام است بر کلیه شئون زندگانی. پیش از اسلام حمله مقدونیها و تصرف ایران بدست اسکندر و سردارانش باینکه هشتاد سال بطول انجامید در روح مردم تأثیری نکرد در صورتیکه دین اسلام در دل ایرانیان ریشه دواند و اثراتش همه جا هویدا شد. روزی که بچه بجهان آمد در گوش او اذان گفتند و نام یکی از امامان را بوی دادند - همین که زبانش باز شد و سخن گفتن آغاز کرد بدستور غزالی (اصل اول از رکن سوم کیمیای سعادت) کلمه اللهرا بزبان او جاری ساختند. هنگامی که بمکتب پا نهاد نخستین قرآنش آموختند - روزی پنج بار نماز خواندن را عادت وی کردند - مقصود از زندگانی را عبادت و بندگی خدا گفتند - کودک را بروضه خوانی و تعزیه و سوگواری راهنمایی کردند - زیارت قبور ائمه و عتبات عالیه را بجهت توصیه و تأکید نمودند - بهترین رشته تحصیل را علوم دینی دانستند (قابوسنامه - باب سی و یکم)

سومین مشخص اینست که ایران بداشتن دانشمندان نامی و نویسندگان که آنرا شهره آفاق ساخته اند از کسب فرهنگ همسایگان و ملل متمدن دیگر فرو گذاری نکرده و از هر جا توانسته بردانش و هنر خود خزائنی افزوده است. نه تنها در اعصار پیش از اسلام حکمت و نجوم و ریاضیات و پزشکی را از کلدان و آشور و هندوستان - فلسفه و طب یونانی را از یونانیان آسیای صغیر گرفته بلکه در صدر اسلام کتب علمی و فلسفی یونانرا از زبان سریانی و یونانی بتازی ترجمه نموده و از منابع مذکور بهره بی پایان برده است و بعدها نیز که با چین و هندوستان مربوط شده از هنرهای زیبای چین و افکار و سبک ادبی هند استفاده شایان کرده و با علوم و فرهنگ خود ترکیب نموده و نمونه بهتر و کاملتر بوجود آورده است. در صد سال اخیر نیز از هنر و دانش اروپا بهره مند شده زندگانی نوینی پدید آورده است که در آینده مختصراً بدان اشاره خواهد رفت.

چهارمین مشخص عمده ایمان کاملی است که افراد کشور بتأدیب از راه زجر و سیاست داشته و در نتیجه مردم این دیار را مؤدب ولی در همان حال برده و بنده بار آورده چنانکه همیشه در برابر زور و قوه قهریه سر تسلیم فرود آورده

فرمانبردار محض شده‌اند و کمتر شخصیتی بروز داده در جلوی بیگانه و دشمن ایستادگی نموده‌اند. یکی از علل مهم اینکه در گذشته هیچگونه ثباتی در اوضاع سیاسی این مملکت وجود نداشته و هر روز طایفه‌ای بر این سرزمین مستولی بوده و قرن‌ها این مرز و بوم در تحت رقیت بیگانگان بسر برده همین‌گونه تربیت بوده که محوکننده شخصیت و بوجود آورنده ادب صوری و تملق است. هر وقت مرد توانائی بر این کشور فرمانروائی داشته همه فرمانبردار او بوده‌اند و قهرآرفاه و آسایش بوجود آمده ولی همین‌که از میان رفته ناامنی همه جا را فرا گرفته و ایران در حال ناتوانی و زبونی زیسته است.

مشخص پنجم اینست که در اثر هجوم اقوام و قبایل مختلف از تورانی و هیاطله و عرب و مغول و تاتار و غز و کشتارها و غارتها و خرابیها که از جنگها باقی میماند - در اثر ناامنی و ظلم و جور حکومت های مطلق‌العنان که بود و نبود افراد به هوا و هوس آنی امیران و فرمانروایان بستگی داشته - در اثر تلقینات بعضی از وعاظ و روحانیان، مریبان ایرانی پیوسته انسان را به ناپایداری روزگار و فناپذیر بودن عالم و عدم اطمینان و اتکاء به آینده و بی‌علاقه‌گی بدنیها متوجه نموده و این‌گونه افکار را چه در مکتب و مدرسه و چه در مسجد بهنگام موعظه در دماغ مردم پروراندند. دیوان شعرا و نویسندگان نیز مشحون از همین آراء و عقایدی است که در زمان آن - جریان داشته چنانکه مثلاً فردوسی فرماید:

که ندهد کسی را بجان خود امان
دل از مهر گیتی بیایدت شست

فلک را ندانم چه دارد گمان
یکی پند گویم ترا من درست

و خیام فرماید:

هر ذره ز خاک کیقبادی و جمعی است
خوابی و خیالی و فریبی و دمی است

شادی مطلب که حاصل عمر دمی است

احوال جم - ان و عمر فانی و وجود

و ایضاً

و اندیشه فردات بجز سودا نیست

کاین باقی عمر را بقا پیدا نیست

امروز ترا دسترس فردا نیست

ضایع مکن این دم اردلت سودا نیست

وسعدی که از جمله حکمای خوشبین است فرماید :

مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت که بسیار کس چون تو پرورد و کشت

و حافظ فرماید :

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق
بمأمنی رو و فرصت شمر غنیمت وقت که در کهننگه عمرند قاطعان طریق

و

جمشید جز حکایت جام جم از جهان نبرد ز هزار دل میند بر اسباب دنیوی
در نتیجه شیوع این فکر کوشش و فعالیت مردم در تولید ثروت و دلبستگی
بزندگانی و توجه بامور دنیا و اقدام بکارهای دامنه‌دار محدود بوده همه چیز را موقت
و گذران دانسته‌اند و جز در امور مذهبی کمتر گامی برداشته‌اند که مدت‌ها بعد از آن
بهره گرفته شود.

ششمین مشخص عدم مداخله دولت است در امر تعلیم و تربیت. همچنان که در
مغرب زمین در تمام قرون وسطی تا آغاز عصر جدید دولتها توجهی بآموزش و پرورش
مردم نداشتند همانطور نیز در ایران دولت در کار تعلیم و تربیت دخالت نمیکرد. مکتب
و مدرسه تأسیس نمینمود. مردم را بموجب مقرراتی بایجاد آموزشگاه و ادار نمیکرد.
در مدارس موجود نظارت نداشت. از خزانه دولت بآنها کمکی نمیکرد. البته از
پادشاهان و بزرگان ایران عده‌ای مسجد و مدرسه و خانقاه و مکتب برپا کرده ضیاع
و عقار مهم بر آنها وقف کرده‌اند ولی این کار را از طرف شخص خود نموده‌اند نه بنام
حکومت و دولت.

علاوه بر اینکه ایران مهد تمدن درخشان بوده و در زمان
ساسانیان طالب فلسفه و طب و ادبیات و علوم در این سرزمین
بسیار و در رشته‌های مذکور بزبان پهلوی کتاب و کتابخانه‌های

تشویق و تحریص
بآموختن

فراوان بوده (۱) و طبقات عالیة مردم شوق زیاد بتحصیل داشته‌اند پیغمبر اکرم

(۱) برای نمونه رجوع شود بفرست ابن ندیم چاپ مصر ۱۳۴۸ صفحه ۳۳۶-۳۳۴
و رساله دانشهای یونانی در شاهنشاهی ساسانی بقلم آقای دکتر ذبیح‌اله صفا (تهران ۱۳۳۰)

مسلمانان را بدانش آموختن ترغیب و دستور فرموده و علاوه بر احادیثی که از آن حضرت آورده اند چون طلب العلم فریضة علی کل مسلم - الا ان الله یحب بغات العلم یا اخباری که از حضرت امیرالمؤمنین نقل کنند مانند ایها الناس اعلموا ان کمال الدین طلب العلم والعمل به الا و ان طلب العلم اوجب علیکم من طلب المال ان المال مقسوم مضمون لکم قد قسمه عادل بینکم و ضمنه و سیفی لکم و العلم مخزون عند اهله قد امرتم بطلبه من اهله فاطلبوه (۱) در قرآن مجید مکرر بتحصیل و تحقیق و پرسش اشارت شده که برای نمونه دو آیه نقل میشود یکی آیه ۱۲۳ از سوره توبه که بدین مضمون است :

وما کان المؤمنون لینفروا كافة فلو لا نفر من کل فرقة منهم طایفة لیتفقہوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون (ممکن نیست تمام گروندگان برای جستن دانش کوچ کنند پس چرا چند تن از هر فرقه کوچ نمیکنند تا تفحص کنند و یادگیرند آنچه برای دین و بقاء آن لازم است و پس از بازگشت بقوم خود تبلیغ کنند تا شاید قوم آنها در حذر باشند و فرمان برند) .

دوم آیه ۱۲ از سوره زمر :

قل هل یتوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوالالباب (بگو یکسان نیستند کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند و صاحب نظران این مسئله را متذکر هستند) .

علاوه بر احکام دینی تقریباً همه بزرگان و نویسندگان و شاعران ایران مردم را بفرافتن دانش و هنر تشویق و تحریص کرده اند که ذکر هزار یکش در این نامه نگنجد و برسیل نمونه نقل چند شعر در اینجا بسنده است :

بآموختن گر بیندی میان	زدانش روی بر سپهر روان
زهمانی میاسای از آموختن	اگر جان همی خواهی افروختن
چنان دان هر انکس که دارد خرد	بدانش روان را همی پرورد

اگر تخت جوئی هنر بایدت
توانا بود هر که دانا بود

چوسبزی دهد شاخ بر بایدت
بدانش دل پیر برنا بود
(فردوسی)

زدانا موئی ارزد با جهانی
بیاموز آنچه نشناسی تو ز نهار
بشاگردی هر آنکوشاد گردد

نیرزد صد سر نادان بنسانی
که بر کس نیست از آموختن عار
بود روزی که هم استاد گردد
(ناصر خسرو)

علم باشد دلیل نعمت و ناز

خنک آنرا که علم شد دمساز
(از حدیقه سنائی)

جانرا معلوم پرورش ده

ایمرد ز خواب و خورچه خمیزد ؟
(جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی)

ای بسا تیز طبع کاهل کوش
وی بسا کور دل که از تعلیم

که شد از کاهلی زغال فروش
گشت اقصی القضاة هفت اقلیم
(نظامی)

چو خواهی که نامت بماند بجای
بیاموز فرزندی را دسترنج

پسر را خردمندی آموز و رای
اگر دست داری چو قارون بگنج
(سعدی)

علم بالست مرغ جهانت را
علم دل را بجای جان باشد
نیست آب حیات جز دانش

بهر سپهر او برد روانت را
سر بی علم بدگمان باشد
نیست باب نجات جز دانش
(اوحدی)

نظر بسوابق علم دوستی و دانش پژوهی ایرانیان قبل از اسلام و نظر بایمانیک
مردم به پیشوای اسلام و احکام الهی داشته‌اند و با توجه باندزهای بزرگان ایران و تأثیر
آنها در قلوب مردم این سامان جای شگرف نیست که از این کشور هزاران دانشمند

و صنعتگر در هر رشته در ظرف این سیزده قرن برخاسته که مایه شگفت جهان و سرافرازی ملت ایران هستند.

منظور از آموزش و پرورش در طی سیزده قرن کاملاً شبیه
 نبوده بلکه تابع اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان بوده است
 و لی بطور کلی میتوان گفت در تمام اعصار منظور اصلی این
 بوده است که اولاً کودک را معتقد بخدا و شریعت اسلام بار آورند چنانکه غزالی در
 اصل اول از رکن سوم کیمیای سعادت فرماید :

« مقصود از طعام آنست که بنده را قوت طاعت خدای تعالی بود و مقصود از دنیا
 زاد آخرت است که دنیا با کسی بنماند و مرگ بزودی و ناگاه در آید و عاقل آن بود
 که از دنیا زاد آخرت برگردد و بخشنودی حق تعالی رسد »

و خواجه نصیرالدین طوسی نیز در اخلاق ناصری (فصل چهارم از مقاله دوم) فرماید :
 « اول چیز از تأدیب آن بود که کودک را از مخالفت اضداد که مجالست و ملامت
 ایشان مقتضی افساد طبع او بود نگاهدارند . . پس سنن و وظایف دین در او آموزند
 و او را بر مواظبت آن ترغیب کنند و بر امتناع از آن تأدیب » .
 و فردوسی فرماید :

زدانش نخستین به یزدان گرای که اویست جان ترا رهنمای
 ترا دین و دانش رهاند درست ره رستگاری بیسایدت جست

دومین منظور این بوده که کودک را دارای اخلاق نیکو کنند . تمام نویسندگان
 ایران چه آنهایی که صاحب نظر نسبت بآموزش و پرورش بوده اند و چه دیگران در این
 باره اتفاق دارند و اهمیت زیاد پرورش اخلاق میدهند چنانکه جزو بیشتر رسالات و
 کتبی که در باب آموزش و پرورش نگاشته اند راجع بهمین موضوع است . ابن سینا در
 رساله تدابیر المنازل گوید که « خداوند اخلاق و خویهای نیکو را در نهاد آدمی زیب و
 زینت قرار داده و بآنها نیروی ارزانی فرموده است که راه نیک را از بد و راست را
 از بیراهه باز شناسند » .

و در جای دیگر از همان رساله فرماید :

« بر هر فردی از افراد بایسته است که نخست خود را بداشتن اخلاق خوب و عادات پسندیده تکمیل نموده . . . بداند که عقل رئیس قوای دیگر او و فرمان وی که همواره اقدام بکارهای نیکو است باید اطاعت و اجرا شود . . . »

در قابوسنامه کاوس بن اسکندر هفت باب اختصاص باخلاق و آداب نفسانی داده است . خواجه نصیرالدین طوسی در فصل چهارم از مقاله دوم اخلاق ناصری فرماید :

« چون رضاع فرزند تمام شود بتأدیب و ریاضت اخلاق او مشغول باید شد پیشتر از آنکه اخلاق تباه فرا گیرد که کودک مستعد بود و اخلاق ذمیمه میل بیشتر کند بسبب نقصانی و حاجاتی که در طبیعت او بود » و همینکه طفل از مرحله کودکی گذشت « اول علم اخلاق و بعد از آن علوم حکمت نظری آغاز کند تا آنچه در مبدأ بتقلید گرفته باشد او را مبرهن شود و بر سعادتتی که در بدو نما بی اختیار او را روزی شده باشد شکر گذاری و ابتهاج نماید » .

در اینجا باید یاد آور شد که از اخلاق تنها تقویت وجدان و پرورش ضمیر و باز شناختن نیک از بد در نظر نبوده بلکه رسوم و آداب نشست و برخاست و حرکت و سکون و سخن گفتن و طعام خوردن و مانند آنها نیز جزو مهم اخلاق بشمار میرفته است .

سومین منظور کلی از آموزش و پرورش آموختن پیشه و هنر بوده و بیشتر بزرگان و نویسندگان ایران در این باب تأکید بسیار نموده اند که برای نمونه چند سطر از باب بیست و هفتم قابوسنامه در اینجا نقل میشود :

« ادب و فرهنگ و هنر را میراث خود گردان و بوی بگذار تا حق وی گذارده باشی که فرزندان مردمان خاص را میراثی به از ادب و فرهنگ نیست و فرزندان عامه را میراثی به از پیشه نیست . هر چند که پیشه نه کار محتشمان بود هنر دیگر است و پیشه دیگر . اما از روی حقیقت نزدیک من پیشه بزرگترین هنری است . . . » و در ایران پیش از اسلام « هیچ محتشمی نبود که فرزندان را صناعت نیاموختی هر چند که بدان حاجت نبودی . . . » .

و سعدی در باب هفتم بوستان فرماید :

بیساموز پرورده را دسترنج
مکن تکیه بر دستگامیکه هست
پایان رسد کیسه سیم و زر
چو بر پیشه‌ای باشدش دسترس
و گر دست‌داری چوقارون بکنج
که باشد که نعمت نماند بدست
نگردد تهی کیسه پیشه‌ور
کجا دست حاجت برد پیش کس ؟

چهارمین منظور کلی بهداشت تن میباشد که صاحبان نظر در آموزش و پرورش بدان اشاره کرده و راه تأمین آنرا نیز نشان داده و در اخلاق آنرا مؤثر میدانند .

فردوسی در اینخصوص فرماید :

نگهدار تن باش و آن خرد
ز نیرو بود مرد را راستی
چو خواهی که روزت بیدنگذرد
ز سستی کژی زاید و کاستی

ابن سینا در کتاب قانون راجع به پرورش کودکان فرماید :

«ترقیات و تکامل اخلاقی در تقویت بدن و جسم دخالت کامل دارد» و «تمام اوقات طفل را نباید بخواندن و نوشتن مصروف داشت زیرا طفل رو به لاغرری و هزال گذاشته نیروی مادی و معنوی او از حد اعتدال بیرون خواهد شد» و از سن چهارده بیابالا «راه پرورش و بهداشت و ورزش آنها مانند اشخاص بالغ و جوانان است بهترین چیزی که مزاج را معتدل تربیت میکند همانا ورزش است یعنی حرکات ارادی که موجب دم زدن متواتر شدید میشود و انواع آن از این قرار است»

خواجه نصیرالدین طوسی در اخلاق ناصری (مقاله دوم فصل چهارم) فرماید :

«اورا (کودک را) تفهیم کنند که غرض از طعام خوردن صحت بود نه لذت و غذا ماده حیات و صحت است» و «چون از مرتبه کودکی بگذرد و اغراض مردمان فهم کند او را تفهیم کنند که غرض از ثروت و ضیاع و عبید و خول و خیل و طرح فرش ترفیه بدن و حفظ صحت است تا معتدل المزاج بماند و در امراض و آفات نیفتد»

چون آموزش و پرورش هر قوم بستگی کامل با تمام شئون زندگانی آن قوم دارد و این زندگانی در اثر عوامل سیاسی

ادوار تاریخی

واجتماعی و اقتصادی همواره تغییر میکند و اعصار مختلف بوجود میآید طبیعی است که
 دستگاه فرهنگی نیز در هر دوره و عصر رنگ خاص و مزایا و روش مخصوص پیدا کند.
 ازینرو وضع تعلیم و تربیت را در سیزده قرن اخیر ممکن است با دوار ذیل تقسیم نمود :
 دوره اول از استیلاء عرب تا نیمه قرن سوم هجری و تجدید استقلال ایران .
 دوره دوم از نیمه قرن سوم تا نیمه قرن هفتم یعنی استیلاء مغول .
 دوره سوم از استیلاء مغول تا ظهور صفویه .
 دوره چهارم دوره صفویه .
 دوره پنجم از پادشاهی نادر تا تأسیس مدرسه دارالفنون .
 دوره ششم از تأسیس دارالفنون تا زمان حاضر .
 در فصول بعد هر يك از ادوار مذکور باندازه ای که درخور این کتاب است مورد
 بحث قرار خواهد گرفت .

فصل هفدهم

دوره فترت و تحول

از صدر اسلام تا نیمه قرن سوم

فرهنگ دوره ساسانی

چنانکه قبلا اشاره شد ادوار مختلف تاریخ ایران از لحاظ فرهنگ یکدیگر پیوستگی دارد و چون دوره اسلامی دنباله شاهنشاهی ساسانی است شایسته است مختصری از آن دوره در اینجا گفته آید تا فهم تحولی که پس از ظهور اسلام صورت پذیرفته آسان گردد - بویژه که در فصل سوم بواسطه رعایت اختصار و ایجاز، دوره ها از هم تفکیک نشد و در خصوص دوره ساسانی سخنی به میان نیامد .

تأسیس شاهنشاهی ساسانی بدست اردشیر بابکان با احیاء فرهنگ ملی ایران توأم بود . اردشیر علاوه بر دلیری در کارزار پیشوایی خردمند و باتدبیر بود و پس از استیلاء بر مشکلات و استقرار وضع مملکت بیدرننگ بتقویت دین زردشت و ترویج زبان پهلوی و رعایت آداب و رسوم تاریخی (که سلاطین اشکانی بآن دلبستگی زیاد نشان نداده بودند) همت گماشت و ارکان ملیت و وحدت ایران را مستحکم ساخت . سپس در نظر گرفت طبقات مهم کشور را که تعلیم و تربیت منظم مختص آنها بود با علوم و ادبیات دو ملت بزرگ یعنی هندوستان در مشرق و یونان (بیزانس) در مغرب آشنا سازد . ازینرو وسیله آوردن کتب علمی را از هندوستان و یونان فراهم کرد . پسرش شاپور اول سیاست پدر را تعقیب نمود و کتبی را که آورده بودند بدستور او بزبان پهلوی ترجمه کردند و در شهر جندی شاپور که خود بنا نموده بود نگاهداشتند و پزشکانی را نیز از یونان برای آموختن طب بایران جلب کرد .

این رسم و راه ادامه یافت و در اوایل قرن چهارم میلادی جنیدی شاپور اقامتگاه شاپور دوم شد و کتاب طب تئودوزیوس (۱) یونانی پزشک مخصوص شاه به پهلوی ترجمه گردید.

شهرت پادشاهان ساسانی بحمايت اصحاب فضل باعث شد که در قرن پنجم میلادی عده‌ای از دانشمندان و مسیحیان نسطوری که شورای افسوس آنها را هتواری کرده بود (۲) بایران پناه آوردند و اجازه یافتند که در نصیبین مدرسه دائر کنند یا در جنیدی شاپور بتدریس پردازند.

از سلاطین ساسانی کسی که بیش از همه بادییات و فلسفه و علوم توجه داشت انوشیروان بود که دانشگاه جنیدی شاپور را توسعه داد و شخصاً در بعضی از مجالس مناظره و امتحان دانشجویان حضور پیدا کرد. در دانشگاه مذکور استادان ایرانی و یونانی و سریانی و هندی بتعلیم اشتغال داشتند و اطباء از بیمارستان آن در تدریس خود استفاده میکردند و محکومین بقتل را نیز در تجربیات و آزمایشها بکار میبردند.

انوشیروان برزویه حکیم را بریاست هیئتی لزدانشمندان ایرانی به هندوستان اعزام داشت و آنان کتب طب و اخلاقی (و از اینجمله کتاب کلیله و دمنه) را با خود بایران آوردند که بدستور شاهنشاه بزبان پهلوی ترجمه و منتشر گردید. کتب علمی و فلسفی بسیار نیز از یونانی به پهلوی توسط مسیحیان سریانی نقل شد مانند مختصری از منطق ارسطو که پولوس پرسا (۳) برای انوشیروان به پهلوی ترجمه کرد. پادشاه مذکور نیز شخصاً نزد معلمی از همین سریانی ها بنام اورانیوس (۴) فلسفه میخواند.

فلسفه دوستی انوشیروان و آزادی مذاهب که در آن موقع در ایران حکمفرما بود - در مقابل تعصب و فشار و سختگیری هائیکه در روم نسبت بمردم غیر مسیحی روا بود - موجب شد که وقتی ژوستینی نین امپراطور روم دانشگاه آتن را در ۵۲۹ میلادی تعطیل کرد هفت نفر از حکمای یونان بایران پناه آوردند و چندی در دانشگاه جنیدی شاپور اقامت داشتند تا انوشیروان در عهد نامه‌ای که با روم بست شرط کرد که آنان

(۲) رجوع کنید بصفحه ۱۰۶

Uranus (۴)

Theodosius (۱)

Paulus Persa (۳)

باوطان خود برگردند و کسی متعرض آنان نشود .

دانشگاه جندی شاپور که چند قرن دوام یافت و یکصد سال قبل از ظهور اسلام بزرگترین مرکز علمی و فرهنگی جهان بود و تا قرن سوم بعد از اسلام وجود داشت - ترجمه کتب فلسفی و طبی متعدد از یونانی و سانسکریت به پهلوی - تشویق از دانشمندان و گرامی داشتن آنها از طرف سلاطین ساسانی - سعه مشرب انوشیروان و آزادی مذاهب در دوره شاهنشاهی او که بیش از چهل و هفت سال بطول انجامید . باعث توسعه فرهنگ و تکامل و مایه گرفتن زبان و ادبیات پهلوی گردید . ایرانیان در رشته های مختلف چون هیئت و نجوم و گاه شماری - هندسه و مساحی - پزشکی و گیاه شناسی و دارو شناسی - دامپزشکی - تاریخ - ادبیات اخلاقی و حکمت عملی (پند و اندرز - دستور جهاننداری - مکاتبات - ترجمه حال بزرگان - توقیعات - خطابه های تاجگذاری ...) دارای سرمایه عظیمی بودند که خورشید اسلام درخشیدن آغاز کرد .

دراثر کشتار و غارت و حریق و هرج و مرج که در پایان سلسله ساسانی رخ داد و همچنین بواسطه تعبیر سوئی که زمامداران عرب و بعضی از مسلمانان از احکام آسمانی کردند قسمت اعظم فرهنگ مذکور که بشکل کتاب بود از میان رفت و فقط عده بسیار قلیلی بزبان پهلوی باقی ماند و جزء کوچکی بزبان عربی ترجمه شد و از جزء مذکور نیز بخش کوچکی بیش باقی نیست (۱)

در سنوات اخیر دوره ساسانی ، ایران از لحاظ سیاسی و اجتماعی دچار انحطاط شدید بود . همه جا فساد و تباهی ریشه دوانده بود . روحانیون زردشتی که اکثر از تعالیم حقیقی زردشت بی خبر ولی بر همه چیز مسلط بودند و از حمایت پادشاه و دستگاه دوات متمتع میشدند ، نسبت به آئین و مراسم دینی و پیرایه هائی که بآن بسته بودند تعصب شدید نشان میدادند و

هجوم و استیلای

عرب

(۱) راجع به فرهنگ دوره ساسانی و کسب اطلاعات مفصل رجوع شود به تاریخ ادبیات براون

صفحه ۱۷۲-۱۶۶ جلد اول طب عرب براون خطابه اول - ایران در زمان ساسانیان کرستن سن

فصل هشتم - فرهنگ ایرانی آقای مهدی گفتار ۷ و ۸ و ۹ - دانشهای یونانی آقای دکتر صفا

کار مذهب را تقریباً منحصر با اجرای تشریفات و آداب خسته کننده و زجر آور نموده بودند و با خشک‌گه مقدسی خویش مردم را بحدی تحت فشار گذاشته بودند که عده‌ای از مذهب رسمی گریزان شده از خداوند وسیله نجات می‌طلبیدند.

در دولت و خاندان سلطنت نیرنگ و دسیسه و حيله و خدعه و برادرکشی حکم فرما بود و در اثر این وضع باندازه‌ای تزلزل و ناپایداری و آشفتگی رواج داشت که در ظرف پنج سال از ۶۲۸ تا ۶۳۳ میلادی (از ۷ تا ۱۲ هجری) یعنی از پادشاهی شیرویه تا جلوس یزدگرد سوم یازده نفر جای یکدیگر را بر تخت سلطنت اشغال کردند؛ بنابراین مملکت با ظاهر آراسته چون درخت تنومندی مینمود که تا مغز پوسیده و فاسد شده بود و هر باد مخالفی در کمال سهولت آنرا از پای درمی‌آورد. در این کیرودار سپاهیان عرب بدستور عمر بایران حمله کردند و در تاریخ ۲۱ هجری پس از جنگ نهادند (که اعراب آنرا فتح الفتوح خوانند) مملکت ایران گشوده شد و ده سال بعد یزدگرد سوم پس از تلاش و کوشش بسیار در نزدیکی مرو بقتل رسید و ایران از آن تاریخ تا وسط قرن سوم جزئی از امپراطوری اسلام گردید.

عواملی که کار این فتح و غلبه را آسان کرد علاوه بر تباهی اوضاع ایران و سادگی مذهب اسلام و سهولت عمل کردن بدستورات آن، مطابق بودن ظاهر مبنای اسلام با سوابق دینی مردم بود. جیمس دارمستتر محقق شهیر فرانسوی در اینخصوص مینویسد: «مذهب اسلام و زردشت باندازه کافی بایکدیگر نقاط تماس و وجه اشتراك داشت که انصراف از یکی و ایمان بدیگری برای کسانی که در عقاید خود متزلزل شده بودند اشکالات مهم موجود نباشد. چه در اصول عقاید چه در آئین دین و چه در قسمت‌های دیگر... اله همان اهورامزدا بود... در مقابل نوع پروری و نیکوکاری که اوستا بدارندگان ضمیر حساس توصیه مینمود، صدقه و خمس و زکوة را قرآن کریم دستور میداد. مطالبی که ایرانیان با آنها آشنائی داشتند مانند معشر و قیامت و بهشت و دوزخ در مذهب اسلام هم موجود بود که مستقیماً یا بطور غیر مستقیم (از راه مذهب یهود و نصاری) از مذهب زردشت گرفته شده بود... تمام ارواح طیبه و خبیثه - تمام جن‌ها و دیوان

و پریان که در آبها و کوهها و بیابانها بسر میبردند همانطور با آرامش کامل در قلمرو خود باقی ماندند مثل اینکه هیچ اتفاقی در پرستشگاهها روی نداده باشد. برای توده مردم هیچ چیز تغییر نکرده بود - نه در آسمان نه بر روی زمین نه در دوزخ. تنها دو اسم تازه میبایست یاد بگیرند: یکی اله و دیگری محمد... (۱)

تدریجی بودن
با وجود سهولت تصرف قسمت اعظم ایران باید متذکر بود که یکباره همه جا بدست اعراب نیفتاد و در فارس و مازندران و نقاط دیگر مدتها مقاومت شد. در امکانهای نیز که در تحت استیلای عرب رفت همگی مردم یکمرتبه ایمان نیاوردند زیرا که قبول مذهب اسلام اجباری نبود و زردشتیان که اهل کتاب شمرده میشدند مختار بودند که بمذهب خود باقی بمانند و جزیه بدهند یا مذهب جدید را پذیرفته جزو گروه مؤمنین شوند. باین ترتیب مردم بتدریج اسلام آوردند بطوریکه تا قرن چهارم هجری تقریباً در تمام ایالات ایران آتشکدهها کماکان برپا بود و پیروان مزدیسنا مطابق آئین خویش رفتار میکردند.

نا بود ساختن
کتب
با وجود امان یافتن زردشتیان، کتب دینی و مخصوصاً کتب علمی و ادبی از گزند حوادث مصون نماند و مطابق تحقیقاتیکه جرجی زیدان نویسنده تاریخ تمدن اسلامی در باب کتابخانه اسکندریه نموده کتب غیر اسلامی سوزانده یا به آب افکنده شد. ابن خلدون نویسنده شهیر تونس (متوفی در ۸۰۸ هجری) و حاج خلیفه صاحب کشف الظنون و ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه و آرنولد (۲) استاد دانشگاه اسلامی علیگر (هندوستان) هر یک شواهدی که حاکی از معدوم کردن آثار فرهنگی و کتب پهلوی است ذکر نموده اند (۳). اقدام باین کار نه از این لحاظ بود که بخواهند آتش خشم و کینه را خاموش کنند بلکه

(۱) James Darmesteter چشم اندازی بتاریخ ایران - کلژ دو فرانس -

پاریس ۱۸۸۵ صفحه ۲۱

(۲) T.W. Arnold

(۳) بعضی از این شواهد را آقای محمدی در کتاب فرهنگ ایرانی (از صفحه ۱۹

تا ۲۴) نقل نموده اند.

از این نظر که حقایق همه در قرآن کریم آمده و به کتب دیگر نیازی نیست. بعضی از مسلمین متعصب نیز بخیال اینکه تمام کتب غیر اسلامی کفر است و انسانرا گمراه میکند آنها را نابود ساختند.

معدلك نباید تصور کرد که تمام کتب ایرانی در آغاز استیلای عرب از میان رفت بلکه عوامل متعددی باعث شد که اساس ملیت ایران محفوظ ماند و زبان فارسی و مقداری از کتب بنسلهای بعد بارث رسید که شرح آن در جای خود بیاید.

از تاریخی که ایران جزو امپراطوری اسلام شد یعنی از ۳۱

دوره فترت

هجری تا زمانی که استقلال خود را بدست آورد (۲۵۰ هجری)

و تحول

از لحاظ فرهنگی باید بدو دوره تقسیم شود: دوره بنی امیه

و دوره بنی عباس. در این مدت گرچه کشور ما استقلال خود را از دست داد و از لحاظ

سیاسی قسمتی از ممالک وسیعۀ اسلامی گردید و از این حیث باید آنرا دوره فترت نام

نهاد ولی در همین مدت فکر و دماغ ایرانی بیکار ننشست. در دوره اول شخصیت و ملیت

خود را محفوظ داشت و پس از فراهم کردن مقتضیات، بنی امیه را از تخت سلطنت بزیر

آورد. در دوره دوم در امر سلطنت و حکومت دست یافت. سوابق فرهنگی اش موجب

شد که در آمیختن علم و ادب و هنر ایران با ملل دیگر و ایجاد فرهنگ اسلامی نقش

عمده و مؤثر بازی کند و در عین حال در زبان و خط و ادبیات و حکمت و مذهب تحولی

بوجود آورد که پایه و مایه فرهنگ ملی جدید و وسیله وحدت و برگرداندن استقلال

مملکت گردد.

در دوره اول چهارده نفر از بنی امیه از معاویه ابن سفیان

خلافت بنی امیه

(۳۶ هجری) تا مروان ابن محمد (۱۳۲ هجری) زمام امور

ممالک اسلامی را در دست داشتند. پایتخت ایشان دمشق بود و هم آنها بیشتر صرف

ایجاد قدرت و حکومت و سلطنت موروئی و جهانگشائی میشد و بمذهب اسلام و معنویات

و فرهنگ توجهی نداشتند. اهل فضل و دانش در نظر آنها حقیر مینمود. بگفته دوزی (۱)

(۱) Dozy در کتاب «اسلام» که در جلد اول تاریخ ادبی ایران پروفیسور براون

صفحه ۲۳۱ نقل شده است.

خاور شناس شهیر هلاندی « تمام دوره بنی امیه چیز دیگری نیست مگر رجعت به زمان جاهلیت و تفوق اصول آن . خلفای اموی باستثنای یکنفر (۱) نسبت به مذهب اسلام یا بی قید بودند یا کافر . حتی یکی از آنها یعنی ولید دوم (که از ۱۲۵ تا ۱۲۶ هجری خلافت کرد) بحدی در این راه جسارت کرد که محبوبه خود را بجای خویش بنماز جماعت فرستاد و قرآن مجید را برای نشانه گیری تیرهای خود بکار برد . »

مبارزه ایرانیان
ایرانیان مطابق سنت تاریخی خود که سلطنت را ودیعه الهی و پادشاه را نماینده خدا بر روی زمین میدانستند پس از انقراض ساسانیان عقیده به موروثی بودن خلافت در خانواده حضرت علی بن ابیطالب داشتند و مذهب شیعه را بوجود آوردند . بهمین جهت بنی امیه آنها را با نظر بغض و کینه مینگریستند و از امور دولتی دور میداشتند . بهمین جهت نیز ایرانیان و موالی (مسلمانان غیر عرب) و مؤمنین در تمام ۹۲ سال خلافت با آنها مبارزه میکردند و از سال ۱۰۰ هجری شروع بدعوت مردم برای تأسیس خلافت بنی هاشم (یعنی جد حضرت رسول و بنی عباس) نمودند . عواملی که باین دعوت کمک کرد عبارت بود از تعصب عربیت و برتری نژادی که بنی امیه برای اعراب قائل بودند و در نتیجه تمام مسلمین غیر عرب را چون بردگان آزاد شده محکوم و زیر دست و پست میشمردند - رشوه خواری و جور و اجحاف مأمورین خلیفه و اخذ مالیات های سنگین که مسلمانان غیر عرب و ملل دیگر را با خلفا سخت طرف میکرد و احساسات آنها را بر ضد خلافت بنی امیه بر میانگیخت .

در خراسان شورائی مرکب از دوازده عضو و مجمعی از ۷۰ نفر نماینده داعیان را راهنمایی و اداره میکرد تا بالاخره در ۱۲۹ هجری در دهکده سه قدنج نزدیک مرو ابو مسلم برخاست و عام سیاه بنی عباس را برافراشت و قریب یکصد هزار نفر بدور خود جمع کرد و پس از تسخیر عده ای از شهرها در ۱۳۰ هجری مرو پایتخت خراسان را تصرف کرد و در کنار رود زاب، مروان آخرین خلیفه اموی را شکست فاحش داد و بقول پروفیسور براون انتقام قادیسیه و نهاوند را کشید . در ۱۳۲ دمشق بتصرف درآمد و عبدالله السفاح

(۱) آن یکنفر عمر بن عبدالعزیز خلیفه هشتم بنی امیه است .

ملقب به المهدی که نسب او به عبدالله پدر حضرت رسول میرسید خلیفه مسلمین شد .
 گرچه منصور دومین خلیفه عباسی ، ابومسلم خراسانی را که
 باشجاعت ودلاوری ونبوغ ذاتی وایمان قوی خود عباسیان را
 بتخت سلطنت نشانده بود . باخده و غدر در ۱۳۷ هجری
 بقتل رسانید معذالك چون خلفای عباسی به نیروی ایرانیان
 بقدرت نائل شده بودند و بگفته ابوریحان بیرونی « سلسله خراسانی » تأسیس گشته
 بود در صد سال اول فرمانروائی آنان مقام ایرانیان شامخ گشت و از ذلتی که در زمان
 بنی امیه میکشیدند باوج رفعت رسیدند و مهمترین مناصب دولتی را بدست آوردند .
 از جمله وزیران ایرانی که در این دوره مهم امور مملکت را در کف گرفتند افراد خاندان
 برمک را باید ذکر کرد که اجدادشان در بلخ ریاست آتشکده نوبهار را عهده دار بودند .
 خاندان مذکور بیش از پنجاه سال از ۱۳۴ تا ۱۸۷ هجری امپراطوری اسلام را اداره
 کردند و بواسطه حمایت و تجلیل از اهل فضل ودانش وسخاوت منشی و مهمان نوازی
 وحسن سیاست وتدبیر باعث نیکنامی وشهرت پنج خلیفه اول شدند . در زمان آنها بود
 که شهر بغداد نزدیک تیسفون ، پایتخت ایران ساسانی ، بنا شد و پایتخت از دمشق بآنجا
 انتقال یافت . در شهر جدید نفوذ ایرانیان بحدی زیاد شد که آداب ورسوم ایرانی چون
 عید نوروز احیاء و از اعیاد عمومی و رسمی گردید - لباس و خوراک و موسیقی ایرانی
 مورد تقلید واقع شد - کلاه ایرانی بنام قلنسوه بدستور منصور خلیفه دوم کلاه رسمی
 شد - تشریفات دربار ساسانی در دربار خلافت معمول گشت - تخت روان برای رفتن
 وزیر اعظم بدربار براه افتاد - لباس زر دوزی متداول گردید . . .

قسمت اول

خلافت بنی عباس

۱۳۲-۲۳۲

دوره اموی

(۱۳۲-۴۰ هجری)

در اثر مساعی چهارصد ساله دولت ساسانی در احیاء و ترویج و تقویت زبان و دین و آداب و رسوم ملی، ایرانیان بفرهنگ ملی خود دلبستگی زیاد داشتند و همینکه عرب مستولی شد توده مردم زبان خود را حفظ کردند - بویژه که خاک ایران وسیع بود و تا دمشق که مقر خلافت بود هزاران کیلومتر فاصله بود. عده‌ای برای رفع احتیاج و ارتباط با زمامداران عرب و مهاجرین، زبان عربی را آموختند. عده‌ای نیز که اسلام آورده و اهل فضل بودند بفرآ گرفتن زبان عربی کمر بستند تا از قرائت کلام الله بهره‌مند شوند و پی بمبانی مذهب خود برند.

از طرف دیگر چنانکه سابقاً اشاره شد مردم ایران بتدریج بمذهب اسلام گرویدند و بنا بر این آئین مزدیسنا در جریان و آشکده‌ها دائر و مقداری از کتب دینی محفوظ ماند. شعائر و رسوم ملی و گرفتن جشن نوروز و سده و مهرگان کماکان معمول بود. دبیران دفترهای مالیاتی و حسابداری را بارعایت تقویم ایرانی (شمسی) به زبان پهلوی می نوشتند.

موبدان زردشتی بانفوذی که در میان پیروان خود داشتند و بامعلومات و اطلاعاتی که مختص آن طبقه بود مورد نیاز و احترام زمامداران بودند. بهمین سبب توانستند کمک بزرگی بحفظ و بقاء فرهنگ ملی کنند و کتب دینی و تاریخی و اخلاقی را حتی الامکان از گزند حوادث مصون دارند و مورخین و مؤلفین و شعرای بعدی را مانند مسعودی و حمزه اصفهانی و بیرونی و دقیقی و فردوسی بواسطه اطلاعات خود روشن و متمتع کنند.

دانشگاه جندی شاپور در حفظ کتب طبی و فلسفی نقش مهمی داشت و آثاری که

در ظرف چند قرن در آنجا جمع آوری شده بود تقریباً سالم بنسلهای بعد رسید . علاوه بر موبدان و دبیران و دانشگاه جندی شاپور و آتشکده ها مالکین دهات (دهقانان) و نجبا و بزرگزادگان که تار و پود جامعه ایران ساسانی بودند و آموزش و پرورش هم مختص آنها بود و مناصب و مقامات دولتی و فرماندهی سپاه بخاندان آنها تعلق داشت ، در قرون اولیه اسلام نفوذ و شخصیت خود را محفوظ داشتند و عامل بسیار مهمی برای نگاهداری فرهنگ ملی و کتب و آداب و رسوم بودند و از میان آنها بود که بعدها عده ای چون سامانیان و آل زیار علم استقلال برافراشتند .

بالاخره طبقه دیگری که نگاهبان فرهنگ ملی ایران بودند طرفداران نجبا بودند که اعراب آنها را شعوبیه میخواندند . شعوبیه کسانی بودند از ملل مختلف که باسلام گرویده بودند ولی بهمین و افتخارات تاریخی خویش مباهات داشتند . شعوبیه ایرانی که از همه مهمتر بودند در مقابل تعصب اعراب دوره اموی که بزبان و نژاد خود و انحصار مقامات دولتی بخویشتن می بالیدند ، ادوار مشعشع تاریخ ایران و اقتدار شاهنشاهان بزرگ و فضل و دانش و مملکت داری ایرانیان را یاد آور میشدند و برای اثبات نظر خود آثار فرهنگی را جمع و نگاهداری کرده بزبان عربی ترجمه و باعراب ارائه و میان مسلمانان اشاعه میدادند .

در مقابل مساعی موبدان و دبیران و دهقانان و نجبا و شعوبیه ایرانی بحفظ فرهنگ ایران ، اعراب دوره اموی بنظر تحقیر باهل فضل و تحقیق می نگریستند . **گلدزیهر (۱)** در کتاب تتبعات

نظر اعراب
بفرهنگ

اسلامی خویش مینویسد : « اعراب به تحصیلات دقیق و مطالعات مردم غیر عرب بنظر حقارت آمیز نگاه میکردند و معتقد بودند که این کارهای بی اهمیت و کوچک شایسته کسانی که به نیاکان خود افتخار و مباهات دارند نیست بلکه مناسب آخوندهای بی پدر و مادری است که بخواهند بدینوسیله حیثیت و آبرویی برای خویشتن تحصیل کنند . یکی از اعراب خالص میگوید (بنقل از کتاب البیان والتبیین الجاحظ) که مناسب شئون

(۱) Goldziher که در جلد اول تاریخ ادبی ایران پروفیسور براون صفحه ۲۶۰

يك نفر قریشی نیست که جز تاریخ قدیم اعراب چیز دیگری مطالعه کند - مخصوصاً حالا که هر کس باید تیر و کمان بردارد و بدشمن حمله کند»

البلاذری در کتاب فتوح البلدان نقل میکند که در آغاز اسلام از قبیله قریش که اشراف مکه بودند فقط هفده نفر نوشتن میدانستند و اسامی آنها را ذکر کرده و علی بن ایطالب (ع) و عمر و عثمان و ابوسفیان و پسرش معاویه جزو آنها میباشند. ذوالرمله که آخرین شاعر بدوی عرب بشمار میرود و در حدود ۱۱۰ هجری در گذشته ترس داشت که هنر کتابت خود را ابراز دارد زیرا بگفته او «تزد اعراب نوشتن ننگ است»

مسلمانان عرب در این دوره تصور میکردند که بهره مندی از هنر کتابی غیر از قرآن برخلاف فرموده پیغمبر و اوامر شرع است.

از مجموع حقایق فوق دو نتیجه مهم بدست میآید. اول آنکه چون در خلافت عمر و عثمان و امویان، امپراطوری اسلام بوجود آمد و فوق العاده وسعت یافت و شامل آسیای صغیر و ایران بزرگ و ممالک شمال افریقا شد و اعراب نسبت بطرز اداره کردن و فن دبیری و نویسندگی بیگانه و از طرف دیگر محتاج بتأسیس اداره و دیوان و دفتر بودند بناچار در این قسمت از زمان عمر از دانش و تجربه ایرانیان در فنون مملکت داری - که چهار صد سال در آسیای مرکزی و غربی یعنی همان نواحی که بدست اعراب افتاده بود عمل کرده و تجربه اندوخته بودند - استفاده نمودند و دیوانهایی دائر کردند که تا زمان عبدالملک یعنی حدود ۸۰ هجری در مرکز خلافت در آنها زبان پهلوی بکار میرفت و دبیران ایرانی متصدی آنها بودند (۱). در خود ایران در بسیاری از نقاط زبان پهلوی همچنان تا قرن سوم هجری در دیوانها استعمال میشد و بعضی از کتب پهلوی تا قرن پنجم

(۱) سلیمان بن عبدالملک هفتمین خلیفه اموی که از ۹۶ تا ۹۹ هجری سلطنت کرد

گفته است:

«شگفت دارم از این ایرانیان که هزار سال فرمانروائی کردند بدون اینکه ما را آنی لازم داشته باشند و ما صد سال حکومت کردیم بدون آنکه آنی از آنان بی نیاز گردیم» (تاریخ مختصر ایران پاول هرن - ترجمه دکتر شفق - صفحه ۱۳)



سکه رایج در طبرستان - بعد از اسلام

صورت خسرو دوم ساسانی

در طرف راست صورت بخط کوفی : عمر - حاکم تازی

در طرف چپ صورت بخط پهلوی : فره افزون

در باین و خارج از دایره میان دو ستاره بخط پهلوی : افد (شگفت)

اصل سکه در موزه ایران باستان است که در اینجا سه برابر شده است .

مشخصات سکه را لطفا خانم ملکزاده بیانی موزه دار در اختیار مؤلف گذارده اند .

تدریس میشد (۱) - مسکوکات بدو زبان پهلوی و عربی بود . در بعضی از بناها مانند برج

لاجیم و رسگت درمازندان که در اوایل قرن پنجم هجری ساخته شده اند کتیبه بدو زبان

(۱) در مقدمه ویس و رامین که از داستانهای ایران باستان و در ۴۴۶ هجری در اصفهان

بدرخواست خواجه ابوالفتح مظفر (حاکم دانش پرور اصفهان از طرف طغرل بیک) فخرالدین

اسعد گرگانی آنرا از پهلوی بفارسی نقل کرده و بنظم آورده است ، خواجه نظر شاعر را

نسبت بآن داستان میپرسد و وی در جواب میگوید :

نماند جز بخرم بوستانی

ندیدم زان نکوتر داستانی

ندانم هر که بر خواند بیانش

ولیکن پهلوی باشد زبانش

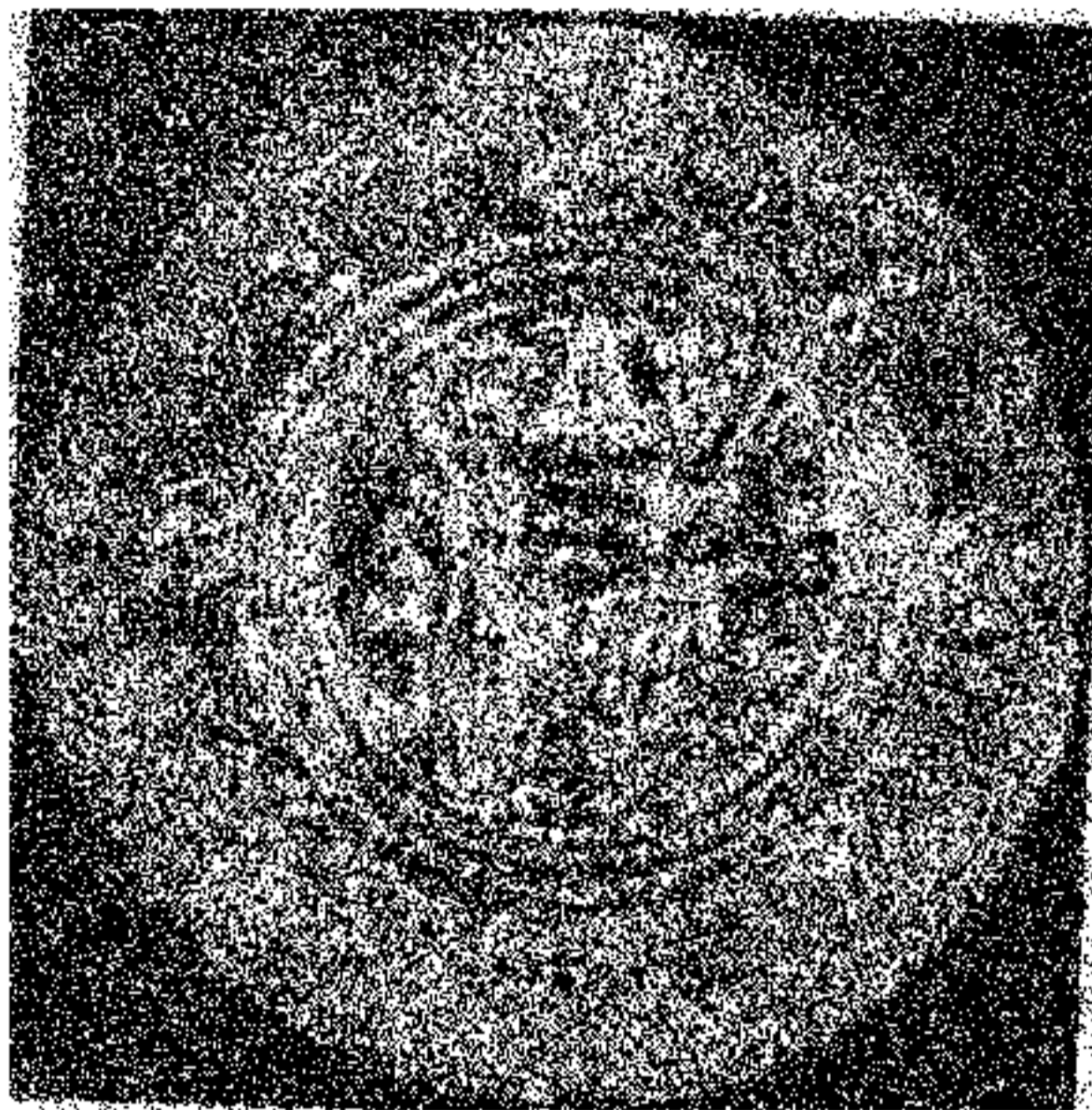
بدان تا پهلوی از وی بدانند

در این اقلیم آن دفتر بخوانند

(ویس و رامین - چاپ آقای مینوی ۱۳۱۴ - صفحه ۲۶)

پهلوی و عربی است (۱)

نتیجه دوم اینکه تا یکصدسال پس از هجرت مسلمانان کتابی غیر از قرآن نداشتند و در باب مذهب اسلام تألیفاتی نشد و اخبار و احادیث سینه بسینه نقل میگردید و تعلیمات



پشت همان سکه : آتشدان در میان ودوتن در دو طرف آن

در سمت راست بخط پهلوی : تیورستان (طبرستان)

در سمت چپ تاریخ سکه بخط پهلوی : ۱۲۵ (از تاریخ انقراض ساسانیان - سال خورشیدی)
که در حدود ۱۶۰ هجری است

دینی که اساس تعلیم و تربیت مسلمانان بود بطور شفاهی انجام میگرفت .

بنا بر آنچه گذشت هویدا است که از ابتدای استیلای عرب دو
گونه تعلیم و تربیت در آن واحد در ایران وجود داشته یکی
مخصوص کسانی که بدین نیاکان خود باقیمانده بودند و بر طبق

آموزش و
پرورش

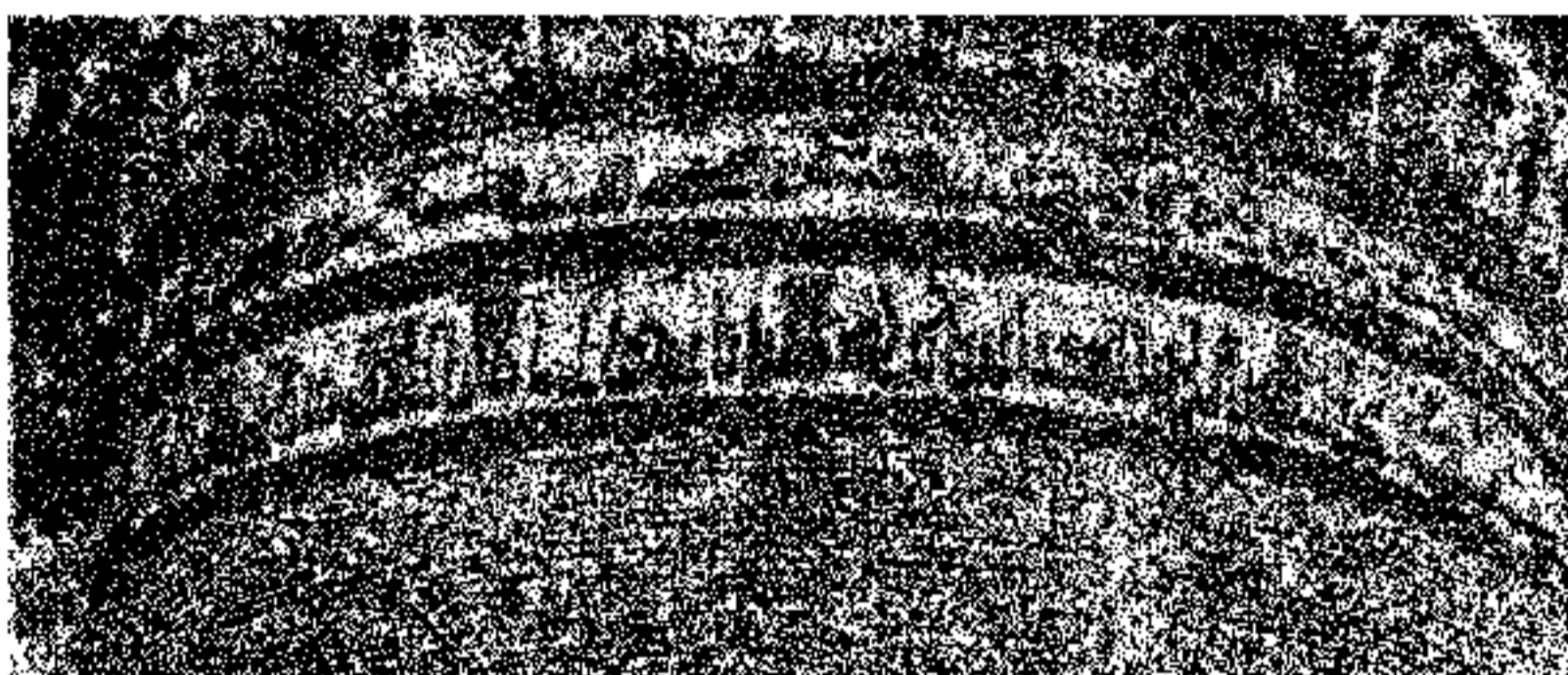
برنامه و رویه‌ای که در زمان ساسانیان معمول بود پرورش مییافتند و زبان پهلوی و اصول

(۱) شرح این دو برج با تصویر در کتاب آثار ایران جلد اول ۱۹۳۶ (زبان فرانسه)

صفحه ۱۰۵ بقلم آقای گدار مدیر کل فنی باستان شناسی منتشر شده است .

دیانت از روی اوستا و زند با آنها تعلیم میشد .

نوع دوم برای کسانی بود که با اسلام گرویده بودند . این عده اگر از نجیب زادگان و طبقات عالی و دهقانان (مالکین اراضی مزروعی) و بازرگانان بودند علاوه بر خواندن و نوشتن و حساب ، تاریخ و ادبیات پهلوی میآموختند . سواری و شکار و چوگان بازی و بکار بردن سلاح که در زمان ساسانیان بفرزندان اشراف و خاندانهای بزرگ تعلیم میشد در ایندوره نیز با آنها اختصاص داشت . کسانی از این طبقات که برای دبیری تربیت



کتیبه برج لاجیم در مازندران - بدوزبان ، پهلوی در بالا و عربی (بخط کوفی) در پایین
برج لاجیم (واقع در بیست کیلومتر در شمال شرقی زیراب) آرامگاه ابی الفوارس شهریار
است که در ۱۳ هجری ساخته شده است
متن کتیبه ای که در این عکس دیده میشود : «ابی الفوارس شهریار بن العباس بن شهریار
مولی امیرالمومنین رحمه الله»
نقل از کتاب آثار باستان ۱۹۳۱ - جلد اول (زبان فرانسه)

میشدند میبایست در نامه نگاری و دفترداری و جغرافیا و سیرت پادشاهان و آداب فرمانروائی و طرز معاشرت و مصاحبت بزرگان تخصص پیدا کنند . برای خواندن قرآن بتدریج عده ای الفبای عربی را آموختند ولی تعلیم اصول دین شفاهی بود و در مساجد که کم کم در بعضی از شهرها برپا میگشت انجام مییافت . از زمان عبدالملک (حدود ۸۰ هجری) برای کسانی که در نظر داشتند در دیوانهای عراق و شام وارد شوند آموختن زبان عربی ضروری بود .

در تعلیمات عالیّه مخصوصاً طب و داروسازی و فلسفه دانشگاه جندی شاپور دایر